

متن پرسش

استاد عزیزم سلام: یکی از شاگردان تان هستم. البته با یک واسطه. مدتی است فوق العاده ذهنم را درگیر کرده است. اوایل مسائل بنیادین خیلی درگیرم می کرد مثل اصل وجود خدا و ... می دانید، رفتار و گفتار خیلی از آنها که منتسب به دین بودند به دلم نمی نشست. همانند مسئله ای چون قتل که با وجودم سازگار نبود، این تنها مشکل خودم نبود. می توان گفت ۹۹ درصد جامعه به همین مشکلات گرفتار اند که من هم جز آنها بودم. بعضا حرف ها و دستور العمل های شخصیت های لیبرال و تمدن مدرن بهتر به دلم می نشست و جریان منتسب به توحید را وجدم قبول نمی کرد. چه از حرف هایی که از عرفان می زدند و طوری لیدر های خود را معرفی می کردند که چون کاهنان معابد از آنها و هر چه منتسب به آنها بود بدم می آمد. تنها چیز خوب شان اصل خود توحید بود. آن هم نه تمام توصیفات که از توحید ارائه می کردند. ائمه را هم جوری توصیف می کردند که انسان با مقایسه ی با ملحدان، ملحدان را به خد نزدیک تر می یافت. اما هیچ گاه کامل دلم با جریان مدرن و امانیسم پاک نمی شد تا اینکه بالاخره به درس های معرفت النفس و برهان صدیقین شما رسیدم. گویا آن وقت محبوب حقیقی خود را یافتم. دیگر سر از پا نمی شناختم. بنده که تا مدت ها به فردی لیبرال شناخته می شدم، زیبایی توحید تمام جذابیت لیبرالیسم را برد. حال سالها می گذرد. تا مسئله ی تمدن نیز رسیدم و خیلی خوب بسیاری از اهدافم مشخص شد در زندگی و هویتی پیدا کردم. اما هنوز در ارتباط با جریان خودی و رجوع به منابع زدگی هایی برایم حاصل می شود که گاهی آنقدر سخت است که این ظن به ذهنم می رسد که همه چیز را کمتر بگذارم و همان زندگی قبلی خودم بهتر بود، اما در این مواقع همه چیز را کنار می گذارم و با دلم پیش مبدا عالم می روم و مستقیم بدون در نظر گرفتن همه ی حرف هایی که می زنند پیش خودش می روم و خیلی خودمانی با او صحبت می کنم. آخر گاهی برخی برداشت ها آنقدر سنگین است که انسان می ترسد حتی با او صحبت کند. فکر می کند بنده هایش مهربان تر از اویند. آنوقت تکیه ام را می گذارم بر وجود خودم. آنوقت می بینم که نه آنها غلط بود ولی باز نمی توانم درست برخی برداشت ها را درست هضم کنم. رفتار برخی از بزرگان را آنطور که دیگران می گویند اصلا درک نمی کنم اما با خودشان مستقیم که مرتبط می شوم اصلا شخصیت دیگری از آنها می بینم. مثلا تا مدتی پیش از علامه حسن زاده اصلا تصور خوبی نداشتم تا آنکه تعدادی از صوت هایشان را گوش کردم. فوق العاده بودند. یا مثلا علامه طباطبایی. تا آنکه با آثارشان مستقیما ارتباط گرفتم. خیلی فرق می کردند. تعریف دیگران همانند کاهنان بود و ارتباط مستقیم همچون آب زلال. یک بار هم با علامه مصباح ارتباط مستقیمی داشتم. خیلی خودمانی. خیلی عالی بود. اما نمی توانم

خیلی چیزها را درست درک کنم. مثلاً یکی در مسائل اجتماعی، در ارتباط با دیگران و مسئله‌ی عذاب و گناه، اینکه می‌بینم خوب همه تقریباً گناه کم و زیاد دارند اما اینکه آیا وارد عذاب می‌شوند؟ اینکه مغضوب خدایند؟ و اینکه نباید با مغضوب خدا انس گرفت؟ همه چیز می‌پاشد. از خانواده کمی ترس دارم. و هزاران مشکل از این دست. سر کلاس‌های معارف هم عمده‌ی دوستانم از آنطور خدا برایشان با دین معرفی شده که الحاد را بهتر می‌دانند. نه اینکه مسائل برایشان حل شده باشد و طغیان کنند. خوب بعضاً با نگاهی که به دین دارند حق را به آنها می‌دهم. هفته‌ی پیش هم یکی از دوستانم چون نتوانست درست مشکلات فکری خود را در ارتباط با خدا حل کند در حمام خوابگاه خودکشی کرد. می‌دانید این مشکلات دارد خفه مان می‌کند و هیچ کس را هم نداریم. تنها چیزی که داریم در نهایت عمق دل‌مان تکیه به وجودی است مهربان که بعضاً با آنچه از خدا برداشت می‌شود خیلی متفاوت است. این سردرگمی‌ها و این مشکلات دارد خفه ام می‌کند. و هیچ کس را جز همان مهربان ندارم. می‌دانید بعضی وقت‌ها حتی نمی‌توانم به قرآن هم رجوع کنم چون آنچه برداشت می‌کنم خیلی بد است. اگر می‌شود کمک کنید. ممنون.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: چرا باید از روح و روحیه‌ای که نمی‌خواهد با بازی‌های زمانه خود را فریب دهد؛ گله‌مند باشید؟ نهیبی که در درون شما هست، نهیبی است به سوی سعادت ولی همین راهی را که شروع کرده‌اید را آرام‌آرام ادامه دهید، مطمئن باشید آن زمانی که گذرتان به روایات و آیات افتاد صدبرابر زمانی که با آثار مستقیم آن عالمان بزرگ روبه‌رو شدید، روحیه می‌گیرید و متوجه می‌شوید معنای خلقت شما چه اندازه دقیق و حساب‌شده و حکیمانه و عالمانه بوده است. فراموش نکنید بعضی از این مطالب که فعلاً شما از آنها سرخورده‌اید، مربوط به تاریخ خودش بوده است و در آن زمان، معنای خوبی داشته است. اشکال ما در آن است که متوجه نیستیم تفکر، تاریخی است هرچند متون مقدس، ماوراء تاریخ است. موفق باشید